**باسمه تعالی**

خارج اصول

۱۱/۱۲/۹۲ امارات معتبره - راه احراز صغرای ظهور - علامات حقیقت و مجاز

**حجیت ظواهر(شناخت معنای حقیقی)**

**الغاء خصوصیت و انصراف**

بحث در عواملی بود که به غیر از وضع در دلالت کلام تأثیرگذار هست در جلسه قبل در مورد بحث مجاز در حذف و شیوه‌های شناخت مجاز در حذف و تفکیکش از معنای حقیقی صحبت کردیم نکته دیگر در مورد انصراف هست و الغاء خصوصیت. انصراف و الغاء خصوصیت را هر دو را می‌توانیم مصادیق یک معنای جامع بدانیم که آن تناسبات حکم و موضوع هست تناسبات حکم و موضوع گاهی اوقات منشأ می‌شود که در مرحله شکل‌گیری قضیه معقوله مفاد موضوع یا مفاد آن کلمه مضیق بشود که انصراف گاهی اوقات می‌تواند موسع بشود که آن الغاء خصوصیت است البته این نکته را عرض بکنم در کلمات آقایان یک بحثهای گسترده‌ای در مورد انصراف در لابه‌لای فرمایشاتشان هست من عجالتاً انصراف در غیر مرحله مفاد ترکیبی جمله و آن هم با عنایت به تناسبات حکم و موضوع چیز دیگری من نفهمیدم یعنی اینکه جایی انصراف داشته باشد ولی هنوز جمله شکل نگرفته کلمه مثلاً رجل انصراف داشته باشد به یک قسم خاصی آنکه من می‌فهمم انصراف مربوط به مرحله مفاد ترکیبی و مفاد جمله است آن هم نه به طور کلی به تناسبات حکم و موضوع است و آنچه من می‌فهمم این است حالا اگر موارد دیگری چیز هست

پرسش: آنجا که می‌گویند منشأش کثرت هست ... پاسخ: کثرت استعمال هم به تنهایی به نظرم چیز نیست حالا ببینیم به چه معناست

پرسش: کلمه حیوان که آقای خوئی مثال می‌زنند ... پاسخ: آن درست نیست حالا بعد آن را می‌گویم

پرسش: حاج آقا این الغای خصوصیت با غین هست یا قاف هست یک آقایی تأکید داشت که با قاف ... یکی هم بحث تناسبات حکم و موضوع در قضایی عرفی

هست یا در تعبدیها هم باز جا دارد پاسخ: نه فرق ندارد هم عرفی هست هم تعبدیها است همه جا هست

پرسش: فضای حاکم بر ... اینها هم روی تناسبات حکم و موضوع است؟ آن فضای خاص پاسخ: نه

پرسش: در تعبدی‌ها که عرف مثلاً عرف عادی که موضوعها را نمی‌شناسد مثلاً صلاة و اینها یک چیز عرفی که نیست پاسخ: نه. خود همان هم نکاتی دارد حالا بعد عرض می‌کنم.

بحث الغاء خصوصیت و بحث انصراف اینها جامع این هستند که تناسبات حکم و موضوع مؤثر هستند در توسعه و تضییق مفاهیم البته این تفاوت را در تحلیل دارند که اگر بخواهد مفهوم مضیّق بشود باید از ابتدای اینکه قضیه تصدیقیه شکل می‌گیرد مفهوم بر طبق آن مضیّق باشد ولی اگر بخواهد مفهوم موسع بشود نیازی نیست به این شکل باشد می‌توانیم ابتداءً بگوییم یک مفهوم بدوی کلام را انسان نسبت به آن تصدیق دارد علاوه بر آن به یک تصدیق دیگر هم تصدیق دارد علتش این است که فرض کنید دوتا مثالی که ما می‌زنیم «لا تقل لهما أف» می‌گوییم از این استفاده می‌شود که مطلق توهین ممنوع است بین اینکه أف گفتن ممنوع باشد و مطلق توهین ممنوع باشد هیچگونه تهافتی که نیست بنابراین ما می‌توانیم بگوییم ابتداءً انسان تصدیق می‌کند أف گفتن ممنوع است بعد از تصدیق این یک تصدیق کلی‌تری را می‌کند آن این است که مطلق توهین، و می‌فهمد که این خصوصیت ندارد و حکم دائر مدار مطلق توهین هست ولی در مسئله تضییق چون بین آن مفاد بدوی و مفادی که متکلّم می‌خواهد اراده کند تهافت وجود دارد اینکه مطلق مثلاً مریض روزه برایش واجب نباشد با اینکه برای مریضی که تنها برای مریضی که روزه برایش ضرر دارد واجب نباشد بین این دوتا تهافت هست این که نمی‌شود از اول تصدیق نسبت به آن قضیه مفاد اولیه که کلی هست شکل بگیرد بعد این تضییق مضیّق بشود در مقام تصدیق، تصدیق به متهافتین معنی ندارد این است که از اول مفهومی که به آن تصدیق تعلق می‌شود آن مفهوم مضیّق است مفهوم ثانویه هست که به آن تصدیق تعلق می‌شود حالا این خیلی مهم

نیست در این بحث ولی علی أی تقدیر هر دو اینها به نظر می‌رسد که در مرحله مفاد ترکیبی کلام و شکل‌گیری قضیه مؤثر هست در جایی که یک قضیه معقوله‌ای می‌خواهد تحقق پیدا کند قضیه معقوله متفاوت از قضیه ملفوظه ذهنیه ؟؟؟ بود.

خب حالا این تحلیلهایی بود که در جلسات قبل اشاره کردیم حالا ما اگر یک جایی امر دائر به این بود که این مفهومی که ما از کلام می‌فهمیم این مفهوم مفهومی هست که وضعی است یا مفهوم به تناسبات حکم و موضوع فهمیده شده این چه شکلی است که چطوری می‌شود فهمید که این مفهوم وضعی است یا وابسته به تناسبات حکم و موضوع است؟ پاسخ مطلب این هست که اگر ما ... یعنی مفروض کلام در اینجا باید جایی باشد که ما قضیه، یعنی مفاد مفردات کلام را حالا این طوری تعبیر بکنم که یک موقعی ما اول باید ببینیم آیا در این جمله ما عامل مصحح اراده غیر معنای موضوع له وجود دارد یا ندارد؟ یک موقعی هست آن تناسبات حکم و موضوع که عامل مصحح هست وجود دارد یک موقعی نه اصلاً تناسبات حکم و موضوعی وجود ندارد اگر اصلاً تناسبات حکم و موضوعی وجود نداشته باشد خب از اول آدم دیگر شک نمی‌کند که این معنایی را که از لفظ می‌فهمد وابسته به وضع است چون عامل مصحح اراده غیر معنای موضوع له وجود ندارد که بخواهیم به او مستند کنیم یک موقعی هست نه آن عامل مصحح وجود دارد ولی مجرد وجود عامل مصحح سبب نمی‌شود که ما بگوییم این معنی به استناد او فهمیده شده است ممکن است نه از اول موضوع له‌اش هم همین بوده دیگر نیاری نداشته که آن معنی را ما بفهمیم خب اینجا یک شکل این هست که ما با توجه به این نکته‌ای که گفتیم که انصراف یا الغاء خصوصیت در مفاد ترکیبی جمله شکل می‌گیرد مفاد افرادی کلامات را ببینیم ما چطوری می‌فهمیم منهای جمله تک تک کلام را، فرض کنید مریض را به معنای بیمار، بیمار معنایش چی هست؟ نمی‌دانم رجل در «رجل شک بین الثلاث و الاربع» رجل معنایش چی هست؟ خب یک طوری مفاد افرادی را ما دنبال کنیم چون عرض کردم الغاء خصوصیت و هم انصراف مربوط به مفاد ترکیبی است

یکی این طوری هست یکی به اصطلاح اینکه نه حالا افرادی ما جمله‌های دیگری را به کار ببریم که حکمش متفاوت با این حکم باشد تناسبات حکم و موضوع یعنی این حکم خاص اثرگذار هست یا سنخه حکمها. گاهی اوقات خصوص این حکم نیست اینکه سنخ این حکمها مثلاً حکم امتنانی است حکم تضییقی است حکم الزامی است سنخه‌حکمها و آن قدر مشترک آن حکمها اثرگذار هست در فهمیدن این مفاد و خب آنها را تغییر بدهیم مثلاً دیدید گاهی اوقات می‌گویند که این مطلب از کون المتکلّم فی مقام الامتنان فهمیده می‌شود امتنانی بودن حکم مطلبی را اقتضاء می‌کند خب اگر امتنانی بودن حکم مطلبی را اقتضاء کند فقط در احکام الزامیه باید بیاید نه در احکام ترخیصیه. شما ببینید آیا در احکام ترخیصیه هم این معنای مضیّق فهمیده می‌شود یا فهمیده نمی‌شود؟ مثلاً. این در واقع باید آن جهت تناسبات حکم و موضوعی که مطرح می‌کنیم آن را عوض کنیم یعنی جملات را به شکلی قرار بدهیم این همه‌اش همان نکته‌ای هست که در جلسات قبل هم در مورد بحث قبلی گفتیم که آن عاملی که محتمل هست به استناد آن عامل دلالت شکل گرفته باشد آن عامل را از جمله باید حذف کنیم جملات را به یک شکل دیگری ذکر کنیم که آن عامل در آن نباشد ببینیم آیا باز هم ما این معنایی که از این جمله می‌فهمیدیم بعد از این تغییر در جمله هم باز می‌فهمیم یا نمی‌‌فهمیم؟

پرسش: این در صورتی هست که در مفردات قبول نداشته باشیم ... پاسخ: خب بله دیگر عرض کردیم حالا آن هم باشد آن مهم نیست نه اصلاً ربطی به این بحث ندارد انصراف به هر حال یک عاملی دارد مثلاً کثرت استعمال، کثرت وجود

پرسش: ... پاسخ: نه بحث جمله و غیر جمله ندارد بحث سر این هست که آن عاملی که مصحح انصراف هست حالا آن عامل مصحح انصراف چه مربوط به مفاد افرادی باشد چه مربوط به مفاد ترکیبی باشد این بحث ما هیچ خصوصیت ندارد من حالا چون مبنی را روی آن مبنی می‌دیدیم مثالها را روی آن مبنی تنظیم می‌کردیم والا با چیزهای دیگر هم مطلب را می‌شود دنبال کرد که این

پرسش: یعنی مفردات هم لحاظ کرد ... پاسخ: نه آن نکته‌ای که به اصطلاح ... البته خیلی وقتها در آنجاها مثلاً مشکل هست که ما بگوییم اگر کثرت استعمال

نبود آیا این معنی فهمیده می‌شد چون کثرت استعمال خیلی دست ما نیست. کثرت استعمال که دست ما نیست که خب کثرت استعمال تحقق پیدا کرده دیگر ولی این یکی نه می‌گوییم به تناسبات حکم و موضوع هست ما می‌توانیم یک سری جملاتی را دنبال کنیم که در آن این تناسبات حکم و موضوع نباشد یا خودمان جملاتی را بسازیم و شکل بدهیم باهمدیگر مفردات را ترکیب کنیم که تناسبات حکم و موضوعش نباشد ببینیم آیا این معنی استفاده می‌شود یا نمی‌شود؟ این است که شاید یک قدری سخت باشد تطبیق این مدل استدلال و مدل کار روی مبانی دیگر ولی کلیت قضیه این هست که ابتداءً آن عامل مصحح آن معنای غیر وضعی را ببینیم هست یا نیست؟ اگر نیست که خب هیچ مشکل از اول پیداست وضعی است اگر هست تازه می‌شود اول خط که ببینیم این عاملی که وجود دارد این عامل تأثیرگذار هست بالفعل یا تأثیرگذار نیست تأثیرگذاریش به این است که با حذف این عامل آیا هنوز هم این معنی استفاده می‌شود یا این معنی استفاده نمی‌شود؟ این کلیت این بحث است.

پرسش: ... پاسخ: اگر تأثیرگذار بود معنی ندارد که با حذف این عامل باز این معنی فهمیده بشود معنای تأثیرگذاری این هست که اگر این حذف بشود خب علت که رفت باید معمول هم برود دیگر خب این چکیده این مطالب است حالا دیگر تطبیقاتش و امثال اینها، اینها باشد در جای خودش.

حالا در مورد آن انصراف عرض کردم دوستان در کلاس راهنماء در موردش صحبت بکنم آیا انصراف وابسته غیر از تناسبات حکم و موضوع آیا معنی دارد آیا معنی ندارد؟ اینها را در موردش صحبت می‌کنیم.

حالا در میان چیزی در این ذکرها بود نگاه می‌کردم ببینیم چطوری نوشتند دیدم که مثلاً مناشئ انصراف یکی‌اش را کمال فرد ذکر کرده بودند علّو فرد و دنو فرد اینها ذکر کرده بودند دوتا مبنی را در این چیز قاطی کرده بودن یک مبنی، مبنایی بود که آقای خوئی داشت ایشان می‌گوید علّو فرد باعث می‌شود که از فرد عالی انصراف داشته باشد یک چیزی از صاحب حاشیه تعلیقه بر محقق قزوینی ظاهراً نقل شده بود که آن این بود که کمال فرد باعث می‌شود به فرد کامل انصراف

داشته باشد «انصراف از» با «انصراف به» فرق دارد و این گاهی اوقات اینها را با همدیگر ... بله بگذریم

پرسش: مرحوم خوئی هر دو را داشتند دیگر ... پاسخ: در این عبارت من نگاه نکردم در این عبارت «انصراف از» را مطرح کرده بود از آقای خوئی نقل کرده بود

پرسش: هر دو را دارد ... پاسخ: بله حالا آن بماند آن را بعداً صحبت می‌کنیم به نظر من اینها هیچکدام مثال درستی نیست. من اعتراضم حالا بحث این درست بودن و درست نبودن خب در حدّ این دوستانی که می‌نویسند نیست ولی این ریزه‌کارهای چیز را باید رعایت کنند که مثلاً «انصراف از» و «انصراف به» در چیز باید دقت بکنند که در فهم خود مطلب دخالت دارد آن چیزهایی که به فهم مربوط است باید رویش دقت بشود حالا تحقیق مطلب که آیا واقعاً مطلب همین طور هست یا همین طور نیست؟ خب آنها یک مرحله بالاتری هست. بگذریم.

یکی از نکات دیگری که مؤثر هست در ... حالا من یکسری آدرس بدهم به شما من امروز بحثهایی که حاج آقا در نکاح همین طوری نگاه کردم مربوط به استعمال و کیفیت دلالتش بر حقیقی بودن دارند یکسری آدرس دارم البته بعضی‌هایش فقط یک خط است ولی بعضی‌هایش یک مقداری توضیحش بیشتر هست و یکی دو جا هم حاشیه‌هایی هست که من زدم و اینها آدرسهایش را بگویم بد نیست.

کتاب نکاح ج1، ص55، حاشیه، که این درس شماره 8 است ص365 این هم حاشیه است که درس شماره 44 است؛ ج3، ص964، درس شماره 112؛ ج5، ص788، درس شماره 196؛ ج7، ص2337، درس شماره 256؛ ج10، ص3394، درس شماره 364؛ ج20، ص6228، درس شماره 703؛ ج24، ص7478، جلد 24 و جلد 25 نکاح خب یک قدری مبحثی هست طبیعتاً درس 923 تا 925 است؛ ج24، ص7571، درس شماره 937 تا 943؛ ج25، ص7688، درس شماره 964 تا 969.

حالا مطالبش را نگاه نکردم ولی همین طوری

پرسش: کلید واژه را چی زدید؟ پاسخ: استعمال را زدم با کلمه حقیقی یا حقیقت

پرسش: دوتا را با هم زدید؟ پاسخ: استعمال و حقیقی یا حقیقت.

حالا احتمالاً موارد دیگر هم هست ولی من حالا چیزهایی که با این تعبیرات وجود داشت

پرسش: ... پاسخ: در جای خودش انشاءالله. ما نمی‌خواهیم حالا وارد بحث انصراف بشویم آن انصراف خودش در جای خودش باید چیز بشود.

خب این یکسری موارد بود. اما یکی از چیزهای دیگر که هست تأثیر قرار گرفتن در جمله، اصلاً مثالهایش را بزنم بعد کلی‌اش را عرض بکنم. ببینید یک مطلبی در کلمات قوم مطرح هست می‌گویند که «الفقیر و المسکین اذا اجتمعا افترقا و اذا افترقا اجتمعا» بحث این هست که اجتماع این دو کلمه چه تأثیری می‌گذارد بر مفاد چطور می‌شود که اجتماع در مفاد تأثیر بگذارد؟ این یک مثال است یک مثال دیگر حاج آقا می‌فرمودند که اسماء اجناس، نه اوصاف مثلاً مثل مسلم، مؤمن اینها این اوصاف برای جنس هست مسلم یعنی مطلق مسلمان نه مرد مسلمان، ولی وقتی در کنارش مسلمه قرار می‌گیرد اختصاص پیدا می‌کند به مرد مسلمان چطور می‌شود که کنار هم قرار گرفتن مسلم با مسلمه این معنی را تغییر می‌دهد الان اینجا نمی‌خواهم آن بحث را مطرح کنم که آیا واقعاً مسلم به معنای مطلق مسلمان هست با این فرض که مطلب درستی هم هست ولی نمی‌خواهیم در موردش بحث کنیم بحث سر آن مرحله‌اش هست که وقتی مسلم به معنای مسلمان است چطور عطف مسلمه به او معنایش را مضیّق می‌کند تأثیر عطف یک کلمه بر او بعد تغییر معنای این واژه، این هم یک مثال. مطلب دیگری گاهی اوقات آقایان مطرح می‌کنند می‌گویند حروف جرّ معنای افعال را تغییر می‌دهد با این حرف جرّ این فعل این معنی را دارد با این حرف جرّ این فعل این معنی را دارد این چی هست؟ این چه تحلیلی دارد؟ آیا وضع مختلف پیدا کرده؟ با این حرف جرّ یک وضع دارد با این حرف جرّ یک وضع دیگر دارد این طوری است؟ یا نه یک تحلیل دیگری دارد در این مورد حالا در مورد تأثیر حرف جرّ در معانی افعال دوگونه تحلیل هست یک گونه این هست که همین که می‌گوییم مثلاً حرف

جرّ که می‌آید فعل معانیش مختلف می‌شود این طوری. گاهی اوقات بحث دیگری را مطرح می‌کنند بحث تضمین یا اشراب، بحث تضمین یا اشراب یک معنای عام‌تری هست یعنی گاهی اوقات یک واژه یک فعل بیشتر تضمین و اشراب در مورد افعال است یک فعل معنای یک فعل دیگر را در خودش جا می‌دهد یک معنای دیگر را در خودش جا می‌دهد به خاطر همین فعلی که مثلاً متعدی بنفسه هست با حرف جرّ متعدی می‌شود مثل «قام الی الصلاة» یا اصلاً فعلی که اصلاً متعدی نیست مثل «قام الی الصلاة» قام یعنی ایستاد، ایستاد دیگر معنایش تام است چیز دیگری نمی‌‌خواهد «قام الی الصلاة» می‌گویند معنای ذهب در آن تضمین شده «قام و ذهب الی الصلاة» یعنی ایستاد به طرف نماز حرکت کرد یا مثلاً «قام الی الصلاة» می‌گویند قیام ... حالا این یک تحلیل دیگر هست که قام را تجوّزاً به معنای ارادة القیام معنی بکنیم و اراده با الی مثلاً متعدی می‌شود و امثال اینها آن حالا یک مرحله دیگری است. به هر حال تضمین یا اشراب باعث می‌شود که فعل ما معنای فعل دیگری را دربر بگیرد و در نتیجه آن خواصی که آن فعل دیگر دارد من التعدی بحرف الجرّ أو تعدی بنفسه أو امثال اینها را دربر بگیرد مثلاً «سمع الله لمن حمده»، سمع خودش بنفسه متعدی هست ولی «سمع الله لمن حمده» می‌گویند اینجا سمع مفهوم استجاب را تضمین کرده سمع و استجاب لمن حمده امثال اینها خب این هم یک مرحله هست بحث تضمین و اشراب که البته تضمین و اشراب نحوه تأثیرش در جمله‌بندی چی هست؟ آیا اینها در واقع مجاز است حقیقت است؟ این چی هست؟ تحلیل حقیقت اشراب و حقیقت تضمین چگونه است؟ و طبیعتاً این تحلیلها را ما همه را بر این می‌آوریم که اگر امر دائر باشد که از باب تضمین باشد یا از باب مثلاً معنای موضوع له اولیه چطوری می‌توانیم اینها را از همدیگر تفکیک کنیم تا این حقیقتها درست تبیین نشود نمی‌‌توانیم نحوه تفکیکش از معنای حقیقی را برسانیم این هم یک مطلب است یک جور دیگر حالا من فعلاً یکسری مثالهای مختلف اثرگذار را می‌خواهم بگوییم تا بعد اینها را می‌آییم دسته‌بندی می‌کنیم و در یک اقسام کلی‌تری اینها را جا می‌دهیم و تحلیلش را ارائه می‌دهیم یک بحث دیگری اینجا وجود دارد و آن بحث اطلاق

کلام یک سری مفاهیمی را القاء می‌کند حالا بحثش را من صورت مسئله‌اش را من عرض بکنم تحلیلش باشد برای بعد ببینید یک بحثی مرحوم امام دارند در بحث معاملات صبی، بحث این هست که اگر می‌گویند معاملات صبی نافذ نیست آیا معاملات صبی نافذ نیست این یعنی فی نفسه نافذ نیست به تنهایی نافذ نیست یا اینکه اطلاق این قضیه یعنی این جمله اقتضاء می‌کند که معاملات صبی نه مستقلاً نافذ باشد نه به اذن الولیّ نافذ باشد عدم نفوذ معامله صبی در فرض اذن ولیّ را آیا ما می‌توانیم از جمله‌ای که امر الصبیّ غیر نافذ استفاده کنیم یا نمی‌توانیم؟ مرحوم امام اینجا یک استدلالی می‌کنند آن استدلال این هست که ایشان می‌گویند که ما چون می‌توانیم بگوییم که امر الصبیّ إذا کان باذن الولیّ نافذ می‌توانیم قید بزنیم یا اذا کان باذن الولیّ غیر نافذ یعنی حالا این قید می‌تواند به صورت «اذا» باشد می‌تواند به صورت «حتی» باشد می‌گوییم امر الصبی غیر نافذ حتی باذن الولیّ این «حتی باذن الولیّ» پیداست که کأنّ آن جمله قبلی اطلاق داشته که این حتی را به کار برده قید زدن فرع این است که لولا القید آن اطلاق داشته که ما با قید یک فردش را خارج کردیم یا به شکل استثناء باشد امر الصبیّ نافذ الا باذن الولیّ، استثناء دلیل بر این هست که مستثنی منه لولا الاستنثاء شمول داشته ایشان به این تقریبات که حالا شاید هم همه این واژه‌ها را ایشان نداشته باشند ولی به هر حال چون می‌شود با ادوات شرط یا ادوات استثناء یا «حتی»، «حتی» تأکیدیه بعضی افراد را شامل کرد صورت اذن ولیّ را داخل یا خارج نمود این خودش اقتضاء می‌کند که جمله ما هم صورت اذن ولیّ را شامل می‌شود هم صورت عدم اذن ولیّ را. حاج آقا می‌فرمودند که این استدلال تام نیست می‌فرمودند که گاهی اوقات یک سری چیزهایی هست که مقتضای وضع نیست مقتضای اطلاق کلام است، اطلاق کلام یعنی تجرید کلام از قید. ایشان می‌فرمایند که وقتی که ما می‌گوییم امر صبی نافذ است نه اینکه نافذ وضعاً دالّ بر این هست که به تنهایی نافذ است نه اطلاق قضیه اقتضاء می‌کند که ... کما اینکه جمله اثباتیه‌اش ایشان می‌گویند جمله اثباتیه اگر گفتیم امر الصبی نافذٌ، نافذٌ یعنی چی؟ یعنی نیاز به اذن ولیّ ندارد نفی‌اش هم همین معنی را داریم نفی می‌کنیم

پرسش: این کلام، کلام مرحوم امام است؟ پاسخ: نه کلام حاج آقا است حاج آقا ایشان می‌گویند در جمله اثباتی که ما می‌گوییم امر الصبی نافذٌ، نافذٌ یعنی چه؟ یعنی سکوت دارد که به تنهایی نافذ است یا با اذن ولیّ نافذ است؟ می‌گویند نه سکوت ندارد امر الصبی نافذٌ یعنی خودش نافذ است اگر گفتیم نافذ نیست هم یعنی همین معنایی را که خودش نافذ است را نفی می‌کنیم بنابراین اگر با اذن ولیّ نافذ باشد یا نافذ نباشد آن از مدلول جمله نفیاً و اثباتاً خارج هست بعد توضیح این مطلب را می‌فرمودند که این مفاد، مفاد اطلاقی است نه مفاد وضعی. چون مفاد وضعی نیست آن استثناء و قید و حتی‌ها منافات با این مفاد ندارد چون باعث می‌شوند که اصلاً اطلاق شکل نگیرد و آن منافات با این ندارد حالا توضیح بیشتر این باشد بعداً توضیح می‌دهیم

پرسش: حالا از کجا بدانیم در بیان آن شروط و قیود بوده آن ... پاسخ: حالا نمی‌خواهیم این را بگوییم فعلاً داریم صورت مسئله‌ها را طرح می‌کنیم در مقام تقریب این بحثها نیستم می‌خواهیم یک مقداری صورتهای مختلفی که این بحثها هست را عرض بکنم.

یک مثال دیگر باز عرض بکنم که باز هم این مربوط به مرحله اطلاق هست یک بحثی در کلمات آقایان هست حاج آقا هم یک موقعی مطرح می‌کردند آقایان می‌گویند که «الاشهر بل المشهور» صحبت سر این هست که این «الاشهر بل المشهور» چطوری درست می‌شود اشهر که افعل تفضیل است؟ می‌گوییم اعلم بالاتر است یا عالم خب اعلم بالاتر است پس چطوری می‌گوییم «الاشهر بل المشهور» این بل اضرابیه اینجا چطوری با مفهوم اشهر و اینها جور در می‌آید؟

پرسش: ... پاسخ: خب حالا یعنی چی؟ آن هم سؤال‌دیگر می‌شود در این بحث

خب «الاشهر بل المشهور» این چطوری تفسیر می‌شود؟ حالا تحلیلی که حالا بعد برایش ارائه خواهیم داد آن این هست که مفهوم، یعنی برتر بودن مفهوم مشهور از اشهر وابسته به موضوع له شهرت نیست وابسته به دلالت اطلاقی است و این دلالت اطلاقی هست که مشهور را از اشهر مقدّم می‌کند همین کلمه «الاشهر بل المشهور» را شما در بحث نکاح حاج آقا بزنید بحثش را خواهید دید این هم یک

بحث دیگر هست که مربوط به دلالت اطلاقی هست که ما آن را مطرح خواهیم کرد و تحلیل این قضیه را خواهیم داشت که اینها کلاً یکی از چیزها هستند یک بحث دیگر حالا باز عرض بکنم مرحوم آقای بروجردی کلامی دارند در یکی از این مواردی که آدرس دادم همین حاج آقا این کلام آقای بروجردی را نقل می‌کنند مرحوم آقای بروجردی یک کلامی دارند می‌گویند که مشهور این هست که می‌گویند «سجدت علی الارض» اینجا ارض به معنای قطعه‌ای از زمین هست که با پیشانی انسان مماس شده ایشان می‌گوید نه ارض به این معنی نیست ارض به معنای خودش است ولی این ارض در ارتباط افعال مختلف معنای ... یعنی نحوه ارتباط فعل با افعال مختلف، مختلف است اگر من گفتم که من خانه را خردیم این باید کل خانه را خریده باشد ولی اگر گفتم من به خانه نگاه انداختم همین که یک گوشه‌ای از خانه را هم چیز بکنم کافی هست فعلها فرق دارد نحوه تعلق فعل با متعلق‌ها این تحلیل این پدیده‌ای که آقای بروجردی دنبال می‌کنند این چی هست؟ اصلاً وضع جدید است؟ یک هئیت ترکیبیه وضع مستقل دارد یا نه؟ بنابراین این مطلبی که آقای بروجردی دارند اگر بخواهیم تحلیل کنیم باید یک دیدگاه روشنی نسبت به این قضیه داشته باشیم تا بتوانیم این مطلب را روشن کنیم حالا این هم یک مطلب هست یک مطلب هم حالا وقت گذاشته چیزهای دیگری هست از این طور بحثهای متنوعی وجود دارد که در لابه‌لای کلمات علماء و بزرگان ما در بحثها مختلف مطرح هست و اینجا یکجا جمع نشده باید این بحثها کلاً کنار هم قرار بگیرد دیدگاه‌های روشنی نسبت به اینها ما داشته باشیم تا از مجموع این دیدگاه‌ها بشود ... چون همه اینها مؤثر هست در تشخیص موضوع له، تشخیص ظواهر ... حالا بعد این را هم در ادامه خواهم گفت که ما یک بحث، بحث تشخیص موضوع له داریم یک بحث، بحث تشخیص صغرای ظهور داریم بعضی از این بحثها اثرگذار هست در بحث تشخیص موضوع له بعضی‌هایشان اثرگذار هست در صغرای ظهور و به خاطر همین تا نتوانیم این مباحث مختلف را مرتب خیلی از مباحث هست حالا من آن برگه‌ام را پیدا نکردم که سابق ببینیم چه چیزهایی را یادداشت کردم غیر از این چیزهایی که الان به ذهنم رسیده و چیز

می‌کنم ببینیم شاید ممکن است یک چیزهای دیگری هم سرفصلهای دیگری هم در این بحث باشد و اینها را هم مطالعه بفرمایید هم اگر احیاناً نکات دیگری را هم به ذهن‌تان خطور می‌کند در کلمات قوم دیدید آنها را هم بگویید که ما اینها سرفصل بدهیم روی اینها باید فکر کرد یعنی این بحث بسیار بحث نشده‌ای هست خیلی تجریدی بحث شده خیلی یعنی بحث تبادر و نمی‌دانم صحت سلب و عدم صحت سلب بحثهایی هست که این قدر در عمل کارائی ندارند به دلیل اینکه خیلی خیلی کلی هستند غلط نیستند نه اینکه غلط هستند خیلی کلی هستند یعنی نکات ریزتری را ما باید مدنظر داشته باشیم کاربردی نیستند براساس واقعیتهای موجود کلام و شکل‌گیری دلالات چیز نشدند یک مقداری ذهنیت‌ها، ذهنیت‌های دور از عمل و دور از واقعیتهای عینی هست این است که خیلی فاصله دارد با آن واقعیتهای موجود.

«و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»